

# درباره‌ی اقتدار و سلسله‌مراتب

تبادل نظر خسرو پارسا و سعید رهنما



## سلسله‌مراتب: شر لازم؟

### سعید رهنما

آقای خسرو پارسا در [نوشته‌ی اخیر](#) خود در ادامه‌ی بحث‌های میزگرد «[چپ و انقلاب‌های ناتمام](#)»، از جمله به نکته‌ای اشاره دارند که من درباره‌ی ضرورت سلسله‌مراتب طرح کردم، ایشان در این زمینه نکاتی نوشته و از من خواسته‌اند که توضیح بیشتر دهم. ایشان می‌نویسد، «سلسله‌مراتب در یک تشکیلات یعنی رعایت دستورات مافوق، یعنی قائل شدن به وجود انسان‌ها یا جایگاه‌های برتر یا بافضیلت‌تر و این‌ها با اساس آنچه از طرف چپ آزادگی تلقی می‌شود منافات دارد»

امیدوارم توضیحات مختصر حاضر نظرم را در مورد سلسله‌مراتب روشن کند: تعریف علمی سلسله‌مراتب در علم سازمان، نوعی تقسیم کار است. یک تشکل مادام که از یک گروه کوچک تشکیل شده باشد، نیازی به تقسیم کار ساختارمند ندارد. اما به تدریج که یک سازمان بزرگ می‌شود، از دو جهت افقی و عمودی شروع به رشد می‌کند، و یک تقسیم کار افقی و عمودی را ضروری می‌سازد. تقسیم کار افقی، تقسیم تخصصی کار است، و هر چه که یک نهاد از نظر فنی پیچیده‌تر باشد و به تخصص‌های بیشتری نیاز داشته باشد، تقسیم کار افقی بیشتری خواهد داشت. هر اندازه که این واحدهای تخصصی وسعت گیرند، خود نیازمند تقسیم کار عمودی در درون خود خواهند بود. از سوی دیگر سازمان یک کلیت مرتبط به هم است و هر چقدر که بزرگ‌تر شود، نیاز به تقسیم کار عمودی (سلسله‌مراتب) بیشتر می‌شود. این دو فرایند گسترش عمودی و افقی رابطه‌ی متضادی نیز با یکدیگر دارند، و هر چه گسترده‌تر شوند، نیاز به «هماهنگی» (coordination) افقی و عمودی بین آن‌ها و درون هر یک از آن‌ها بیشتر می‌شود. واژه‌های کلیدی در این جا هماهنگی، تمرکز و عدم تمرکز، مسئولیت و جوابگویی است. شک نیست که در ساخت‌های بوروکراتیک که مبتنی بر تمرکز شدید است، رده‌های سازمانی پایین‌تر تحت سلطه و کنترل «مافوق»‌ها هستند. در این ساختارها، این تقسیم کار عمودی به شکل افراطی انجام می‌گیرد، و به اصطلاح ساختاری «بلند» را ایجاد می‌کند. اما در سازمان‌دهی‌های مدرن، به‌ویژه با کاربرد فناوری ارتباطی، و با درک بهتر از روابط سازمانی، از سلسله‌مراتب کاسته شده و به اصطلاح ساختارهای

«مسطح» به وجود آمده‌اند. در سازمان‌های دموکراتیک با دموکراسی درون‌سازمانی که مورد نظر ماست، ساختارها تا بیشترین حد امکان غیرمتمرکزند و واحدهای سازمانی اختیارات تصمیم‌گیری را دارند. اما این ساختار غیرمتمرکز و مسطح به هیچ‌وجه بدون سلسله‌مراتب نیست. هیچ سازمان بزرگی در هیچ جای جهان نیست که عاری از سلسله‌مراتب باشد. مثال‌ها فراوان‌اند: آیا یک وزارت‌خانه‌ی چندهزار نفره، یک بیمارستان بزرگ، یک بانک، یک سیستم حمل‌ونقل درون‌شهری یا بیرون‌شهری، شرکت نفت، یا فولاد، و یا یک دانشگاه می‌تواند بدون سلسله‌مراتب باشد؟

در مورد سازمان‌های سیاسی و تشکلهای اتحادیه‌ای یا شورایی هم همین‌طور است. در یک گروه سیاسی کوچک متشکل از چند نفر هم‌فکر نیازی به سلسله‌مراتب نیست و در همه‌ی امور می‌توان باهم مشورت کرد و به تصمیم جمعی رسید. اما در یک سازمان سیاسی یا یک تشکل صنفی که از صدها و هزاران نفر پراکنده در واحدها و شهرهای مختلف تشکیل شده، بدون تقسیم کار افقی و عمودی و نوعی تمرکز، شیرازه‌ی سازمانی از هم می‌پاشد.

به عبارتی، سلسله‌مراتب یک شرط ضروری است

علاوه بر آن در داخل تخصص‌ها هم نوعی سلسله‌مراتب وجود دارد. در میزگرد هم اشاراتی به «اتوریته» و ضدیت با آن مطرح شد، و من اشاره کردم که اتوریته بر دو نوع است اتوریته‌ی عقلانی و اتوریته غیرعقلانی. با اتوریته‌ی عقلانی که مبتنی بر دانش، تخصص و مهارت است، نمی‌توان مخالف بود. در ساختار ایده‌آل چپ، فرار بر خودگردانی و به‌اصطلاح دموکراسی مستقیم و غیرنمابندگی است. در این زمینه نیز متأسفانه توهم فراوان است. خودگردانی، به‌جز در کارگاه‌های بسیار کوچک، تنها در مورد پاره‌ای نهادها می‌تواند مطرح باشد، و آن هم مستلزم اجتماعی‌شدن‌ها و گذار از سرمایه‌داری است. دموکراسی مستقیم تنها در محله‌ها و یا در موارد خاص به شکل همه‌پرسی عملی است. در هر نوع دموکراسی هم نوعی نمایندگی وجود دارد. این‌ها همه بحث‌های مفصلی هستند که در جاهای دیگر با تفصیل بیشتر به آن پرداخته‌ام.

ممنونم برای بازگشودن این بحث مهم.

## آگاهی سوسیالیستی در برابر سلسله‌مراتب

### خسرو پارسا

به‌نظر می‌رسد که نکاتی که در مورد سلسله‌مراتب گفته می‌شود بحث را دقیق‌تر و شفاف‌تر می‌کند. سعید رهنما اشاره کرده‌اند که سلسله‌مراتب در مؤسسات و نهادهایی مانند یک بیمارستان بزرگ، یک بانک، یک سیستم حمل‌ونقل درون‌شهری یا برون‌شهری، شرکت نفت یا فولاد... ضروری است. در این موارد من کاملاً با ایشان موافقم. من حتی ارتش، کیش‌ها، آیین‌ها و ادیان... را در همین عداد می‌دانم.

سعید رهنما دانشگاه‌ها را هم در همین شمار آورده است. توضیح من این است که تا آنجا که به دانش و فن مرتبط می‌شود سخن او درست است ولی یک آموزش‌یابنده می‌تواند با نظرات و تئوری‌هایی که استاد می‌گوید موافق نباشد. برای همه‌ی ما که استادانی داشته‌ایم این مسئله صادق بوده است. اگر جز این بود و نوآموز صرفاً تحت تأثیر استاد می‌بود هیچگونه پیشرفتی در علوم واقع نمی‌شد. مطمئن هستم که سعید رهنما خود این تجارب را داشته است و پیرامون خود را دیده و در تاریخ علم خوانده است، تفاوت میان دانش برتر و نظریه‌ی برتر را می‌داند. این تفاوت ظریف است ولی تعیین‌کننده است. فکر می‌کنم اگر بحث دقیق‌تر شود در این زمینه نیز اختلافی نباشد. آنچه اما نیاز به بحث بیشتر دارد مسائل اجتماعی به‌ویژه مسائل سیاسی است.

به‌نظر می‌رسد که در این نکته توافق نظر باشد که وظیفه‌ی اصلی و فعلی همه‌ی ما در این مرحله گسترش آگاهی سوسیالیستی است. روی واژه‌ی آگاهی تأکید می‌کنم چون هم سعید رهنما و هم من معتقدیم که بدون این آگاهی هر نوع انقلابی در این عصر دگرگونی لازم را به‌وجود نخواهد آورد. بدون آن قطعاً انقلاب سوسیالیستی نخواهد بود. حداکثر انقلاب‌های دموکراتیک است که گرچه در شرایطی می‌تواند مطلوب باشد ولی سرمایه‌داری را نابود نخواهد کرد.

سؤال این جاست، و این تعیین‌کننده است، که آیا آگاهی را با سلسله‌مراتب می‌توان اشاعه داد یا آموخت؟ آیا چون بالادستی چنین نظر داده یا می‌دهد من پایین‌دستی باید

بپذیرم، باید بپذیرم حتی اگر مخالف نظرم باشد؟ باید بپذیرم و به آن عمل کنم حتی اگر آن را نادرست بدانم؟

نوع تشکیلات باید مطابق وظیفه‌ی ما باشد. می‌گوییم گسترش آگاهی سیاسی و آن‌گاه روابطی را به‌وجود آوریم که مانع آن و احیاناً کُندکننده یا سرکوب‌گر باشد؟ اعمال اتوریته کند؟ من مطمئن هستم سعید رهنمای عزیز چنین نمی‌اندیشد. تصور می‌کنم برای برخی از ما ضرورت‌های بلافاصله‌ای که هنگام انقلاب به‌وجود می‌آید به‌عنوان نیاز به سلسله‌مراتب یک معضل باشد. جواب من این‌ست که در چنین شرایطی آن‌هایی که آگاهی سوسیالیستی داشته باشند خواهند توانست در صورت لزوم تجدیدسازمان کنند، ساختارهای دیگری را به‌وجود آورند. ولی این وظیفه‌ی بلافاصله‌ی ما نیست. وظیفه‌ی ما همانطور که موافقیم گسترش آگاهی سوسیالیستی است و تشکیلات منطبق با این وظیفه.

## اتوریته‌ی عقلانی و غیرعقلانی

### سعید رهنما

با تشکر مجدد از خسرو پارسای عزیز برای روشن‌تر کردن بحث مهم سلسله‌مراتب و اتوریته، به چند نکته اشاره می‌کنم. منظور من از تأکید بر شرّ ضروری سلسله‌مراتب سازمانی و اتوریته‌ی عقلانی، در سازمان‌ها و تشکل‌ها است نه در ایده و تفکر. ضمن آن‌که در عرصه‌ی ایده و تفکر هم نوعی سلسله‌مراتب غیرسازمانی مبتنی بر اتوریته‌ی عقلانی مطرح است. من کاملاً با نظر خسرو پارسا در مورد تحول فکری در تاریخ موافقم. از زمان افلاطون/ارسطو تا امروز، تاریخ تفکر و علم سرشار از نمونه‌هایی است که شاگرد از استاد جلوتر رفته، و اگر جز این بود، به‌قول ایشان، پیشرفتی در علوم صورت نمی‌گرفت. بحث برسر اتوریته‌ی عقلانی است. در روابط اتوریته غیرعقلانی، این استاد است که در هر شرایطی بر حق است. نکات خسرو پارسا در مورد گسترش آگاهی سوسیالیستی هم کاملاً درست است، و من عمیقاً به آن باور دارم. از قضا یکی از

گرفتاری‌های سازمان‌های چپ ما همین مسئله‌ی اتوریته‌ی غیرعقلانی است که پاره‌ای رهبران نه به‌خاطر نظریه‌ها و توان تفکرِ برتر، بلکه صرفاً به‌خاطر سابقه‌ی مبارزاتی شان (که البته من برای آن احترام زیادی قائلم) در موقعیت برتر قرار دارند. پاسخ به این سؤال که «آیا آگاهی را با سلسله‌مراتب می‌توان اشاعه داد؟» منفی است. اما واضح است که این بدان معنی نیست که همه در یک سطح آگاهی قرار دارند، و در این جا نوعی سلسله‌مراتب غیر سازمانی در کار است، و در دنیای پیچیده‌ی امروز هریک از ما از کسی که سطح آگاهی و دانش بالاتری دارد، مرتباً می‌آموزیم.

اما منظور من از سلسله‌مراتب در دانشگاه، تقسیم کار عمودی الزامی بین دانشکده‌ها و مراکز تحقیقاتی مختلف با سطوح بالاتر و پایین تر از خود است. همان‌طور که می‌دانیم، دانشکده‌های غرب و بخش‌های مختلف آن‌ها ضمن آن که دارای استقلال نسبی در مورد رشته‌های خود و برنامه‌های تدریس، مقررات داخلی، و استخدام هیئت علمی خود هستند، اما هم‌زمان در قالب محدودیت‌های مقرراتی و مالی دانشگاه عمل می‌کنند، و این خود سلسله‌مراتب سازمانی را به وجود می‌آورد. گفتن این را نیز لازم می‌دانم که دلیل عمده‌ی من در تأکید بر وجود سلسله‌مراتب سازمانی در تمام سازمان‌های بزرگ، نه در رابطه با نظر دوست عزیز خسرو پارسا، بلکه در پاسخ به گرایش نسبتاً جدیدی است که در بخشی از چپ آنارشیست و اتونومیست شکل گرفته که بی‌اعتنا به واقعیت‌ها بر سازمان‌های افقی و غیر سلسله‌مراتبی تأکید می‌کنند. شک نیست که سازمان‌دهی ایده‌آل موردنظر چپ سوسیالیست، یک سازمان‌دهی غیرمتمرکز، دموکراتیک و مشارکتی است. اما دموکراتیک‌ترین سازمان سوسیالیستی هم نمی‌تواند به‌کلی عاری از سلسله‌مراتب باشد. این خود مسئله‌ی پیچیده‌ای است که باید به‌طور جداگانه بیشتر به آن پرداخت. سلسله‌مراتب واقعاً دموکراتیک با اتوریته‌ی عقلانی همراه است، چرا که سطح بالاتر باید از سوی سطح پایین‌تر - به‌طور مستقیم و غیر مستقیم - با معیارهای عقلانی از جمله تجربه و تخصص، انتخاب شوند. از همین رو در پاسخ به دیگر دوست عزیزی که پرسید آیا اتوریته‌ی عقلانی نباید همیشه در هر صورت دموکراتیک باشد؟ جواب من منفی بود، و مثالی را طرح کردم که اگر من برای مغز و اعصاب به دکتر نیاز داشته باشم (که بسیار هم دارم!) و دکتر پارسا مرا بپذیرد، من تنها نظر ایشان را طلب

می‌کنم، نه نظر دستیاران، همکاران اداری و خدماتی واحد بیمارستانی‌شان را. همین طور است در مورد بسیاری از دیگر عرصه‌ها؛ از تعیین سیاست مالی کشور گرفته تا حل مسئله‌ی محیط زیست، و بسیاری دیگر. کم توجهی به تخصص یادآورِ دوگانه‌ی تخصصی/مکتبی است که ثمر آن را در کشورمان دیده‌ایم.